شنبه
۸ آذر ۱۳۹۹
شماره ۶۶۳۵
@iranvarzeshii

خبر

ماردونا: من را مومیایی کنید

دیگو ماردونا چهارمین فرد تاریخ آرژانتین است که جسدش مومیایی می‌شود. ماردونا پیش از شصتمین سالگرد تولدش از خانواده‌اش خواسته بود که وقتی درگذشت، جسد او را مومیایی کنند تا نپوسد. تنها سه نفر در تاریخ آرژانتین مومیایی شده‌اند: خوسه ده سان مارتین، ژنرال سابق ارتش، خوان دومینگو پرون و اوا پرون، رئیس جمهور سابق این کشور و همسرش.

برگزاری جام ماردونا در آرژانتین

بزرگداشت دیگو ماردونا همچنان دارد و حالا اعلام شده که جام اتحادیه فوتبال آرژانتین نام ماردونا را به خود خواهد گرفت. اول از همه ناپولی دست به کار شد و اعلام کرد که نام ورزشگاه سان پائولو را عوض کرده و نام مشهورترین بازیکنش را روی آن می‌گذارد. حالا لیگ پروفسیونال آرژانتین هم از این اسطوره شماره ۱۰ انگیزه ملی آرژانتین تقدیر کرده است. در بیانیه آنها آمده: «برای بزرگداشت کاپیتان فراموش‌نشدنی تیم ملی آرژانتین، جام اتحادیه حرفه‌ای فوتبال در این کشور نام دیگو آرماندو ماردونا را خواهد گرفت.»

مرتنس: کاش اسم من و ماردونا در یک جمله نمی‌آمد

دریس مرتنس گفت که پوشیدن پیراهن ناپولی در بازی اخیر این تیم دشوار بوده است. در حالی که مراسم تشییع جنازه بزرگی در بوینوس آیرس برقرار بود، تیم ناپولی برای دیدار با ریه کاد لیگ اروپا وارد میدان شد و بازیکنان این تیم همه پیراهن شماره ۱۰ ماردونا را پوشیده بودند. هزاران هوادار هم خارج از ورزشگاه جمع شدند تا مقابل درهای ورزشگاهی که نامش به ماردونا تغییر یافته، دسته گل بگذارند و نام پسر طلایی را بخوانند. مرتنس گفت: «برای من لحظه فاجعه‌باری بود. ببینید افرادی که در دوران حضور او در ناپولی طرفدار این تیم بودند چه کشیده‌اند. او تأثیر بسیاری بر این شهر گذاشت و البته بر همه افراد ساکن جنوب ایتالیا. من می‌خواهم مثبت باشم و روی خاطراتم از مردی خندان تمرکز کنم که عاشق فوتبال بود.»

مرتنس در اینستاگرام اغلب با ماردونا کامنت رد و بدل می‌کرد. او در پستی در این شبکه اجتماعی، عذرخواهی کرده که بیشتر از دیگو با پیراهن ناپولی گل زد: «از او عذرخواهی کردم، چون اسم من در کنار اسم او در جملات خبرگزاری‌ها آمد و این کار درستی نبود. او همیشه فردی منحصربه‌فرد بوده و خواهد بود.» تمام بازیکنان پیراهن شماره ۱۰ ماردونا را به تن داشتند. مرتنس گفت: «سخت بود که این پیراهن را بپوشیم. البته همیشه رویای ما این بوده که این پیراهن را به تن کنیم اما نه اینطور.»

ماجرای فراری خریدن ماردونا

هدیه‌ای که پس فرستاده شد!

دیگو ماردونا، مانند بسیاری از فوق ستارگان فوتبال، شیفته خودروها بود. او در دوران زندگی‌اش اتومبیل‌های بسیاری را خریداری کرد و یکی از آنها را هم به صورت ویژه دوست داشت. ماجرای اینکه ماردونا چطور مالک خودروی فراری F۴۰ شد جالب است. در این ماجرا، گی یرمو کوپولا، ایجنت سابق او و گوراد و فرلاینو، رئیس سابق ناپولی درگیر بودند. ماردونا در سال ۱۹۸۶ که در ناپولی بازی می‌کرد، یک فراری تستاروسا داشت اما چند هفته پیش از جام جهانی مکزیک، به سراغ خرید فراری F۴۰ رفت. این خودرو در آن هنگام ۵۰۰ هزار دلار قیمت داشت و تعداد محدودی از آن برای خریداران وجود داشت که رنگش قرمز بود. ماردونا می‌خواست این خودرو مانند ماشین تستاروسایش مشکی باشد. کوپولا پیش از جام جهانی به دنبال این رفت که یک خودرو F۴۰ مشکی پیدا کند و برای یافتن آن حتی به منزل خود انزو فراری مراجعه کرد چون او نماینده ماردونا بود، توانست یک خودروی F۴۰ با بدنه مشکی پیدا کند و پول لازم برای خرید آن را هم فراهم کرد. این ایجنت تلاش کرد که این خودروی F۴۰ زمانی که ماردونا پس از جام جهانی مکزیک برمی‌گردد، در فرودگاه باشد. فرلاینو، رئیس ناپولی هم برای تبریک قهرمانی جام جهانی به فرودگاه رفته بود و از دیدن این خودرو متعجب شد. کوپولا به او گفت که برای تقویت رابطه‌اش با ماردونا، بهتر است که هزینه خرید این خودرو را بپردازد. رئیس باشگاه هم موافقت کرد، هرچند که این ایجنت دو برابر قیمت خرید خودرو، یعنی حدود یک میلیون دلار از فرلاینو گرفت! زمانی که ماردونا آمد، از دیدن خودرو خوشحال شد، ولی بعد دریافت که این خودرو ضبط ندارد و درهایش از داخل هم تودوزی ندارد. او این هدیه را رد کرد تا اینکه کوپولا یک ضبط خرید و روی آن گذاشت و برای درهایش هم تودوزی تهیه کرد. به این ترتیب بود که ماردونا این هدیه را پذیرفت.

ماردونا، پسرک ولگردی که نماد آرژانتین شد

مرثیه‌ای برای یک نابغه

یک شب، ماردونا که تازه راه رفتن یاد گرفته بود، در چاه فاضلاب افتاد. عمو چیریلو که سعی داشت به او کمک کند، فریاد می‌زد: «دیگیتو! سرت را بالای کثافت‌ها نگه دار»

جاناتان ویلسن

در سال‌های دهه ۱۹۲۰ میلادی که آرژانتین، با ملتی به شدت مشتاق مهاجرت، به دنبال هویت از دست رفته‌اش بود، آشکار شد که فوتبال می‌تواند یکی از معدود چیزهایی باشد که این جمعیت از هم گسیخته را کنار هم نگه می‌دارد. بدون در نظر گرفتن اینکه افراد چه پیشینه‌ای دارند، همه می‌خواستند آن تیم آبی و سفیدپوش به پیروزی برسد و این یعنی سبک بازی تیم ملی اهمیت فرهنگی و سیاسی زیادی داشت. این بحث در صفحات هفته‌نامه «ال گرافیکو» مطرح شد و اینکه فوتبال آرژانتین در برابر بازی انگلیسی قرار گرفته؛ قدرتی که با شروع جنگ جهانی اول تا حد زیادی تحلیل رفته بود. در زمین‌های چمن مدارس بریتانیا، همه فوتبال قدرت بدنی و دویدن و انرژی بود. آرژانتینی‌ها، برعکس، فوتبال را در ویرانه‌ها می‌آموختند، در زاغه‌ها، در زمین‌های کوچک و ناهموار و شلوغ که وقتی کار سخت می‌شد، کسی نبود که مداخله کند؛ همه فوتبالشان زیل بازی، قلدرمآبی و داشتن تکنیک و زیرکی بود. بوروکوتو، سردبیر ال گرافیکو، در سال ۱۹۲۸ نوشت، اگر قرار باشد یک مجسمه از روح فوتبال آرژانتین برافراشته شود، «باید شکل یک بچه ولگرد با صورتی کثیف، با موهای شلخته که برابر شانه مقاومت می‌کند، با چشمانی هوشیار، جذاب، سرگردان و شیاد، با لبخندی اغواگر که به دهانش نمی‌آید و دندان‌های کوچکی که به خاطر خوردن نان از دیروز مانده خسته و بی‌رمق است، باشد». «شلوارش باید چند وصله داشته باشد، پیراهنش با راه راه‌های لباس آرژانتین، یقه افتاده و سوراخ‌هایی که جای خوردن موش است... زانوهایش را زخم سرنوشت خراشیده، کفش‌هایی که سوراخ‌های انگشتش به خاطر استفاده زیاد ایجاد شده. طرز ایستادنش باید متشخص باشد مثل اینکه دارد با یک توپ باره در بیل می‌زند.»

کمی کمتر از نیم قرن بعد، دیگو ماردونا نخستین بازی ملی خود را انجام داد. حتی در ۱۶ سالگی او تنها یک فوتبالیست بزرگ نبود، به مثابه یک پیامبر بود. ماردونا که چهارشنبه در ۶۰ سالگی درگذشت، فرزند ویرانه‌ها بود. او خودش را «اکل سیاه کوچولو» توصیف می‌کرد، اصطلاحی که «اوا پرون» ابداع کرد برای دورگه‌هایی که از یک طرف ایتالیایی بودند و از طرف دیگر آرژانتینی. پدر و مادر ماردونا طرفدار پرون بودند و تصاویری از او و همسرش، خوان که رئیس جمهور آرژانتین شد، روی دیوار داشتند. اوا پرون و شوهرش به خاطر حمایت از حقوق کارگران و افراد کم درآمد به محبوبیت زیادی رسیده بودند.

پدر دریا رانیا دلتا در ایالت کورینتس در شمال شرقی‌ترین نقطه کشور قایقران بود و برای اینکه به همسرش -که با بستگانش زندگی می‌کرد و در خانه‌های مردم کار پیدا کرده بود- برسد، به بوینوس آیرس آمده بود. با جابه‌جایی بستگان، پدرش مجبور شد برای خودش با مصالح ساختمانی مستعمل یک خانه در ویا فیوریتو دست و پا کند؛ زاغه‌ای پر از خشونت که پلیس هر روز با نفرات بسیار به آنجا می‌آمد. یک شب، ماردونا که تازه راه رفتن یاد گرفته بود، در چاه فاضلاب افتاد. عمو چیریلو که سعی داشت به او کمک کند، فریاد می‌زد: «دیگیتو! سرت را بالای کثافت‌ها نگه دار». این عبارتی بود که ماردونا در لحظات بسیار سخت‌تر زندگی‌اش از آن به عنوان یک شعار استفاده می‌کرد.

در شرایطی بزرگ شد که نه برق داشتند و نه آب تصفیه شده، ماردونا از هر راهی می‌توانست پول جمع کرد، بازکردن در تاکسی، فروختن ضایعات، جمع کردن فویل پاکت سیگار. در راه مدرسه با یک پرتغال، روزنامه لوله شده یا مشتی پارچه گلوله شده بازی می‌کرد و اجازه نمی‌داد توپ زمین بخورد حتی وقتی می‌خواست از روی پل ریل راه‌آهن رد شود. یک عکس از کودکی او هست، شاید چهار یا پنج سال دارد، مقابل یک فنس سیمی ایستاده که به خاطر بارها رد کردن توپ از رویش تغییر شکل داده. این دقیقاً همان آموزش فوتبالی بود که بوروکوتو می‌خواست.

او آنقدر استعداد داشت که وقتی برای اولین بار به تیم پایه آرژنتینوس جونیورز با لقب «پیازهای کوچک» رفت تا امتحان بدهد، فکر کردند شاید بیشتر از هشت سالی دارد که ادعا می‌کند و فقط به خاطر نداشتن تغذیه مناسب رشد کافی نکرده است. هنگامی که کنترل کارت شناسایی او متقاعد شان کرد، به دکتری ارجاعش دادند که با قرص و آمپول‌های فراوان به رشد جسمی‌اش کمک زیادی کرد. به فاصله زمانی خیلی کمی او یک پدیده شد که جمعیت حاضر در استادیوم‌ها را بین دو نیمه با حرکات تکنیکی و جذابش روی توپ سرگرم می‌کرد. فقط ۱۱ سال داشت که ارزش خبری لازم برای ابراز توجه رسانه‌های ملی را پیدا کرد. بالا رفتن توقع‌ها و آشنا شدن با داروهای تقویت‌کننده از آنجا شروع شد. همان موقع گرایش به اینکه خواسته‌های اوبی قید و شرط برآورده شود، شکل گرفت. خیلی زود مشخص شد قوانین برای او کاربردی ندارند. مدیر مدرسه در امتحاناتی که شرکت نکرده بود، به او نمره قبولی داد. او یک بازنده وحشتناک بود و همیشه به دنبال این بود که تقصیر را به گردن دیگران بیندازد. ناپخته و بی‌مسئولیت بود و همواره به خاطر خواسته هواداران، رسانه‌ها و باشگاهش کار کرد. بعد از آنکه در سال ۱۹۸۱ به بوکا جونیورز رفت، مشکلات مالی باشگاه مجبورش کرد در بازی‌های دوستانه تمام نشدنی و پولساز شرکت کند. تزریق‌های بیشتر برای اینکه با سختی‌ها و انتظارات کنار بیاید، صورت گرفت. فشار غیرقابل تحمل شده بود. استفاده از کوکایین در بارسلونا شروع شد جایی که هرگز در آن جا نیفتاد. در ناپولی خیلی راضی‌تر بود جایی که در مرکز توجه‌ها قرار داشت و الهام‌بخش آنها در رسیدن به دو قهرمانی لیگ و یک جام یوفا بود اما حتی دوره‌اش در این تیم هم پرماجرا بود. بازی‌هایش در این تیم با شایعاتی در مورد استفاده‌اش از مواد مخدر و نیروز، پارتی‌هایش و رابطه‌اش با کامورا یعنی مافیای ناپل تحت تأثیر قرار می‌گرفت. قوانین همچنان برای او قابل دور زدن بود، در زمین و بیرون آن. گل با دست او به انگلیس در جام جهانی ۱۹۸۶ اولین بار از سه‌گانه او در بازی‌های مهم بود که در فینال جام یوفا مقابل اشتوتگارت در سال ۱۹۸۹ با گرفتن پنالتی بعد از خطای هند ماردونا به نفع او تمام شد و همچنین ممانعت از گل شدن توپ در بازی با اتحاد جماهیر شوروی در جام جهانی ۱۹۹۰. با استفاده از نمونه ادرار دیگران و کارهای دیگر، از دست کسانی که او را برای دوپینگ آزمایش می‌کردند، می‌گریخت. ماجراهای مالیاتی‌اش چند دهه بعد از آنکه از ایتالیا رفت، ادامه داشت. در نهایت در مارس ۱۹۹۱ تست دوپینگ ماردونا و استفاده از کوکایین مثبت شد. او به مدت ۱۵ ماه محروم شد، چاق شد و افت کرد. دوران نارضایت‌بخشی در سویا و نیولز اولد بویز داشت. وقتی روزنامه‌نگارها بیرون خانه‌اش اردوزدند، دوستانش با تفنگ بادی به سمتشان شلیک کردند. با این همه وقتی ماردونا اعلام کرد در جام جهانی ۱۹۹۴ بازی می‌کند، همه استقبال کردند. او فوتبالیستی نبود که قابل رفتار با استانداردهای معمول باشد. او فقط یک نابغه نبود، بلکه اهمیت سمبلیک پیدا کرده بود. در تمام دوران حرفه‌ای ماردونا، شاید او فقط چهار فصل عالی بود. کارش هیچ ربطی به دوام و استمرار، چیزی شبیه لیونل مسی نداشت. درخشش او زاییده مشکلات آشکار درونی‌اش بود.

بازی‌هایش در ۱۹۸۶ همچنان بهترین بازی‌های یک بازیکن در تاریخ جام جهانی است. او فقط گل نزد، او فقط گل‌های فوق‌العاده نزد بلکه با استفاده از دریبل‌های ماریپچ یک پسربچه ولگرد گل‌های فوق‌العاده زد. او از ویرانه‌ها و زاغه‌ها آمده بود، همچنان در زاغه‌ها بازی می‌کرد و با همین سبک جام جهانی برد و چه بزرگ که این کار را برابر انگلیس انجام داد. ماردونا جایگاهی مسیحایی داشت. در اوایل دهه ۹۰ اظهارنظرهای او در مورد مسائل متنوع و مختلف با استقبال کم‌نظیری مواجه می‌شد. به خاطر توانایی‌اش برای صحبت با تمام احزاب و به دست آوردن محبوبیت در میان آنها با پرون مقایسه می‌شد. مثل اینکه قدرتی داشت که با هیچ‌کس قابل قیاس نبود. برای همین بود که بدون هیچ تجربه مربیگری قابل ذکر، مربیگری تیم ملی کشورشان را در جام جهانی ۲۰۱۰ به او سپردند، برای همین است که کلیسای ماردونا در بوینوس آیرس ساخته شده است، برای همین است که ابزار تقلب او در تست‌های دوپینگ مثل یک شیء با ارزش مذهبی در موزه نگهداری می‌شد و در نهایت به سرقت رفت.

ماردونا وزن کم کرد. آمادگی جسمانی خوبی به دست آورد و در نخستین بازی جام جهانی ۱۹۹۴ در آمریکا به یونان گل زد. بعد از بازی دوم مرحله گروهی مقابل نیجریه او برای تست تصادفی دوپینگ انتخاب شد و آزمایش دوپینگ او مثبت بود. به خانه برگشت، کشور چیزی مثل عزاخانه شده بود. بوینوس آیرس بعد از مانم مرگ رئیس جمهور پرون چنین فضایی را به خود ندیده بود. برای ربط دادن بیشتر، اول جولای نمونه دوم او هم مثبت شد و این دقیقاً بیستمین سالگرد مرگ پرون بود. چند فصل دیگر به صورت پراکنده بازی کرد و اعتراض داشت به توطئه‌هایی که علیه او شکل گرفته اما سال ۱۹۹۴ پایان واقعی‌اش بود، پایان او نه تنها به عنوان یک فوتبالیست فوق‌العاده بلکه به عنوان نماد ملی آرژانتین.

منبع: گاردین

داستان این عکس

دیگو علیه دنیا

مارتین ساموئل

این همان عکسی است که زندگی حرفه‌ای دیگو ماردونا را دربرمی‌گیرد. این همان چیزی نیست که به نظر می‌رسد اما اهمیتی ندارد. مسأله این نیست که واقعیت چیست. مسأله خود این مرد، زندگی‌اش، معماها و خاطره ماست. این ماردونایی است که ما در ذهن‌مان مجسم می‌کنیم: پا به توپ مقابل یک دنیا، مقابل همه انتظارات؛ و این زیبا است. مردی که این عکس را انداخته است، استیو پاول، در یکی از اولین مأموریت‌های کاری‌اش برای مجله ورزشی «اسپورتس ایلاستریتد» این صحنه را برداشت. از آنجایی که او تازه کار بود و هنوز خیلی‌ها او را به عنوان یکی از اصحاب حرفه‌ای رسانه نمی‌شناختند، فیفا او را در یکی از نقاط ضعیف برای عکاسی در ورزشگاه نوکمپ فرستاد، یک صندلی در سکوهای فوقانی ورزشگاه ۹۵ هزار نفری که او را به خدا نزدیک‌تر می‌کرد. در ابتدای بازی شاید هیچ عکاسی حاضر نمی‌شد در نقطه‌ای قرار بگیرد که پاول قرار گرفته بود اما همان نقطه بود که او را در زاویه‌ای قرار داد تا روبه‌رو شدن ماردونا با صفی از بازیکنان بلژیک را شکار کند و اینگونه یکی از دراماتیک‌ترین تصاویر از افسانه دوران بازیگری دیگو ثبت شد. در این تصویر اما هیچ چیز آنگونه که به نظر می‌رسد، نیست. بازی آرژانتین مقابل بلژیک بازی افتتاحیه جام جهانی ۱۹۸۲ بود. آرژانتین با گلی که از اروین فاندربرگ خورد، بازی را باخت. این عکس در سالی که ماردونا جام را بالای سر گرفت، گرفته نشد بلکه در دوره‌ای ثبت شد که آلبی سلسته در دومین مرحله گروهی (مرحله‌ای که ۱۲ تیم حضور داشتند) به خانه برگشت. آبی و سفیدپوشان آمریکای لاتین آن دوره از جام جهانی ۵ بازی کردند که سه تای آنها را باختند. تنها برد‌های این تیم مقابل مجارستان و السالوادور بود و ماردونا در تمام طول آن رقابت‌ها فقط ۲ گل زد که طبق معیارهای خودش آماری ناامیدکننده بود.

همه ما با دیدن این عکس ناخودآگاه دوست داریم ماردونا را در حالی در افکارمان تجسم کنیم که حرکتش را از این نقطه شروع می‌کند و دریبل زنان یکی پس از دیگری ۶ بازیکن روبه‌رویش را از سر راه برمی‌دارد و آخر سر با یک ضربه غیرقابل مهار گل می‌زند اما اتفاقی که در واقع در آن صحنه رخ داد این بود که پیشروی ماردونا با یک پاس ضعیف خیلی زود متوقف شد. هواداران و طرفداران ماردونا مجبور شدند ۴ سال دیگر و تا جام جهانی بعدی صبر کنند تا حرکتی مشابه آنچه که الان تجسم کردیم را در دنیای واقعی ببینند، در جام جهانی ۱۹۸۶ و مقابل انگلیس و در مرحله یک‌چهارم نهایی. استارت نفسگیر ماردونا از میانه میدان آغاز شد و او یکی پس از دیگری بازیکنان حریف را از پیش رو برداشت و حتی دروازه‌بان را هم دریبل زد تا توپ را به تور دروازه بچسباند. او حتی در صحنه گل بعدی‌اش «گل دست خدا» نیز سه بازیکن انگلیس را دریبل زد. با این حال او در صحنه‌ای که به عکس تاریخی پاول تبدیل شد، کار خاصی انجام نداده بود. توضیحی که برای تصادفی بودن همجواری ماردونا و بازیکنان بلژیک در عکس پاول وجود دارد هم منطقی است. برای شروع باید گفت که تیم‌ها هرگز ۶ بازیکن را در یک خط قرار نمی‌دادند تا به صورت انفرادی با ماردونا روبه‌رو شوند، مثل آدم‌های بد وبی‌عرضه فیلم‌های بروس لی که برای جنگیدن با او وارد صحنه می‌شدند و یکی پس از دیگر کتک می‌خوردند و نقش زمین می‌شدند. ترکیب عکس دروغی نیست بلکه فقط کمی گمراه‌کننده است. با همه بزرگی و نبوغش، فرستادن ۶ بازیکن برای متوقف کردن ماردونا، ۹ هم‌تیمی دیگر او (منهای دروازه‌بان) را با تنها ۴ بازیکن حریف روبه‌رو می‌کرد و این یعنی که او می‌توانست با یک پاس ساده به یکی از هم‌تیم‌هایش یک موقعیت گلزنی عالی بسازد.

این ما هستیم که این عکس را مانند یک اتفاق واقعی می‌بینیم. این تصویر و تجسم ذهنی ماست که سبب می‌شود با دیدن این عکس ناخودآگاه تصور کنیم که تنها راه مهار ماردونا همین بوده که ۶ بازیکن را به سراغش بفرستیم و فقط اینگونه می‌شد او را متوقف کرد. عده‌ای منطق‌گرای خالص هستند که نمی‌توانند عصاره و ماهیت واقعی عظمت ماردونا را درک کنند -که واقعیت هرچه که باشد- می‌گوید: «مهار بازیکنی مانند مثل ماردونا می‌طلبید که ۶ بازیکن مقابلش قرار بگیرند و حتی در آن صورت باز هم می‌شد ترس را در ۱۲ چشم دید». این تعبیر ماست: «ماردونا به تنهایی مقابل مابقی». منطق‌گرایان اما این بخش قضیه را همیشه از دست می‌دهند. واقعیتی که در آن صحنه وجود داشت این بود: یک ضربه ایستگاه که در آن پاسی کوتاه از اوسی آردیلس به ماردونا داده می‌شود و در آن لحظه دیوار دفاعی بلژیک از هم می‌پاشد و تک‌تک نفرات آن پس از آسوده خاطر شدن از اینکه توپ یک تکه به سمت دروازه شلیک نمی‌شود، چشم به ساق پاهای ماردونایی می‌دوزند که توپ را گرفته است. ماردونا اما پس از گرفتن توپ به دل حریف نمی‌تازد. او تلاش کرد یک پاس کوتاه بدهد که بین راه قطع شد اما آیا باید این موضوع برای آنهایی که عکس را تماشا می‌کنند مهم باشد؟ به هیچ وجه. این عکس همان تصویری بود که ما می‌خواهیم از ماردونا به یاد بسپاریم: دیگو مقابل یک سیاره در حالی که ترس را به جان همه ساکنان آن انداخته و آماده است که آن سیاره را فتح کند همانطور که بارها این کار را کرد.

منبع: دیلی میل

گزارش

لورنتزو بتونی

سوگواری برای ماردونا در شهر ناپل

دیگر تنها نخواهی بود

دیگو آرماندو ماردونا ۱۱ هزار کیلومتر آن سوتر از «وزوویوس» به خاک سپرده شد اما روح او همیشه متعلق به این مکان خواهد بود. هنگامی که خبر درگذشت او اعلام شد، صدها نفر در ناپل، در محله اسپانیایی‌ها، در مقابل دیواری که تصویر ماردونا روی آن نقش بسته بود گرد هم جمع شدند و با فردی خداحافظی کردند که برای همه ناپلی‌ها، انگار عضوی از خانواده‌شان بود.

شهر ناپل نیمه‌خالی است، مانند همه شهرهای دیگر ایتالیا در دوران همه‌گیری ویروس کرونا. بسیاری از مغازه‌ها بسته‌اند و رستوران‌ها تنها به صورت بیرون‌بر کار می‌کنند. حس کریسمس در شهر وجود ندارد اما زمانی که داشتم پیاده راه می‌رفتم و از کنار دو نفر رد شدم، تنها یک کلمه را می‌توانستم بشنوم: دیگو.

زمانی که به آن دیوار مشهور شهر ناپل نزدیک می‌شدم، جمعیت بیشتر می‌شد. به کنار آن که رسیدم، بیش از ۱۰۰ نفر به تصویرش خیره شده بودند. مردم سوار بر دوچرخه‌هایشان می‌آمدند و می‌رفتند. محله اسپانیایی‌ها قلب شهر ناپل است و بیشتر مردم در این محله در خانه‌های شهرداری زندگی می‌کنند. ماردونا خودش هم زمانی از این خیابان‌ها طوری رد می‌شد که انگار جزو اهالی معمولی محله است. مردم عاشق او بودند چون برایشان جام آورد و به سلطه تیم‌های شمالی پایان بخشید. او گاهی به درخواست خانواده‌های مافیایی در محله‌ها حاضر می‌شد. او در زمین فوق‌العاده بود اما در خارج از میدان نقاط ضعفی داشت که باعث می‌شد مردم او را مانند خود ببینند.

زمانی که به مقابل دیوارنگاره رسیدم، احساس کردم که برای مراسم ختم وارد کلیسا شده‌ام. البته، جسد متوفی در آن سوی دنیا بود. همه نوع هواداری را می‌شد دید. از کودکانی که دست والدین یا پرستارهایشان را گرفته بودند، تا هواداران مسن‌تری که پیراهن آن سوتر از ماردونا را به تن داشتند. آنها احتمالاً اما روح او همیشه متعلق به این مکان خواهد بود. هنگامی که خبر درگذشت او اعلام شد، صدها نفر در ناپل، در محله اسپانیایی‌ها، در مقابل دیواری که تصویر ماردونا روی آن نقش بسته بود گرد هم جمع شدند و با فردی خداحافظی کردند که برای همه ناپلی‌ها، انگار عضوی از خانواده‌شان بود.

شهر ناپل نیمه‌خالی است، مانند همه شهرهای دیگر ایتالیا در دوران همه‌گیری ویروس کرونا. بسیاری از مغازه‌ها بسته‌اند و رستوران‌ها تنها به صورت بیرون‌بر کار می‌کنند. حس کریسمس در شهر وجود ندارد اما زمانی که داشتم پیاده راه می‌رفتم و از کنار دو نفر رد شدم، تنها یک کلمه را می‌توانستم بشنوم: دیگو.

زمانی که به آن دیوار مشهور شهر ناپل نزدیک می‌شدم، جمعیت بیشتر می‌شد. به کنار آن که رسیدم، بیش از ۱۰۰ نفر به تصویرش خیره شده بودند. مردم سوار بر دوچرخه‌هایشان می‌آمدند و می‌رفتند. محله اسپانیایی‌ها قلب شهر ناپل است و بیشتر مردم در این محله در خانه‌های شهرداری زندگی می‌کنند. ماردونا خودش هم زمانی از این خیابان‌ها طوری رد می‌شد که انگار جزو اهالی معمولی محله است. مردم عاشق او بودند چون برایشان جام آورد و به سلطه تیم‌های شمالی پایان بخشید. او گاهی به درخواست خانواده‌های مافیایی در محله‌ها حاضر می‌شد. او در زمین فوق‌العاده بود اما در خارج از میدان نقاط ضعفی داشت که باعث می‌شد مردم او را مانند خود ببینند.

زمانی که به مقابل دیوارنگاره رسیدم، احساس کردم که برای مراسم ختم وارد کلیسا شده‌ام. البته، جسد متوفی در آن سوی دنیا بود. همه نوع هواداری را می‌شد دید. از کودکانی که دست والدین یا پرستارهایشان را گرفته بودند، تا هواداران مسن‌تری که پیراهن آن سوتر از «وزوویوس» به خاک سپرده شد